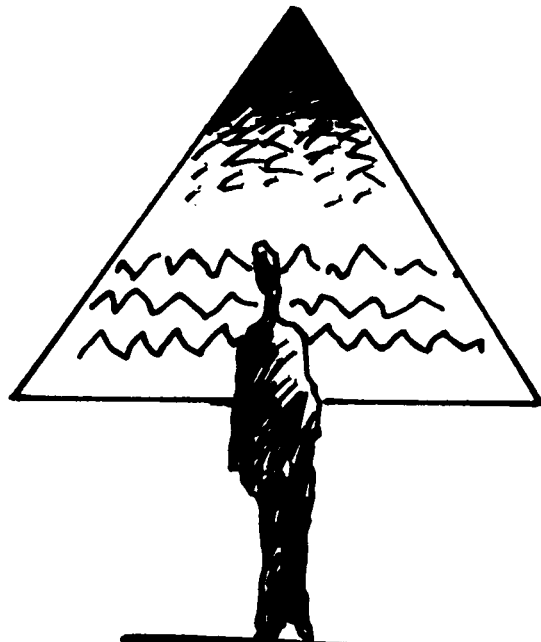


# فقه و



## اشاره

فقه چیست؟ موضوع آن کدام است؟ چه ضرورتی دارد؟ تحولات آن در بستر زمان چگونه بوده است؟ قلمرو آن تا چه حد است و غرض از تشریح فقه چیست؟ منابع مقررات فقهی کدام است؟ اینها موضوعاتی است که ما در بخش اول این نوشتار بدان پرداخته، آنگاه در بخش دوم مفهوم اخلاق، موضوع و غایت و منابع آن می‌پردازیم و رابطه طریقت با شریعت را گوشزد خواهیم کرد. در نهایت در فصل سوم به پیوندها و تمایزات فقه و اخلاق نظر می‌افکنیم که در قسمت اول آن به منزلت علم فقه و اخلاق در قبال یکدیگر با دو نگرش منفی و مثبت و جایگاه ممتاز این دو علم پرداخته و منشاء بی‌اعتنایی و طعن برخی افراد به فقه و فقها را خاطر نشان خواهیم ساخت. در قسمت دوم نیز با توجه به اسباب و عوامل تمایز و پیوند، یعنی موضوع، متد، غایت، منابع و... به ارتباط وثیق فقه و اخلاق و البته با کارکردهای ویژه هریک اشاره می‌نماییم.

# اخلاق

سیدابراهیم حسینی

فقه

## ۱- مفهوم فقه و تفقه

واژه «فقه» و مشتقات آن، بویژه «تفقه» در قرآن کریم (۲۰) مرتبه) و احادیث معصومین (ع) بسیار به کار رفته است. گو اینکه برخی از اهل لغت آن را به معنای فهم گرفته‌اند؛ چنانکه در مصباح آورده است: «الفقه فهم الشيء»، «قالوا یا شعيب ما نفقه كثيراً مما تقول...» (هود ۹۱)، «لم قلوب لا یفقهون بها» (اعراف ۱۷۹) «و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتنفھوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» (توبه ۱۲۲).<sup>(۱)</sup> و نیز مرحوم طریحی در مجمع البحرین قریب به همین مضمون می‌گویند: «فلان لا یفقه ای لا یفهم»<sup>(۲)</sup> و لکن به نظر می‌رسد فقه به معنی مطلق فهم نیست بلکه به معنای فهم عمیق است به این بیان که اطلاعات ما درباره امور و جریانهای جهان دوگانه است، گاهی اطلاعات ما سطحی است و گاهی از سطح ظواهر به اعماق امور و جریانها نفوذ می‌کند و به ریشه آن پی می‌بریم. واژه فقه در همه جا، همراه با تعمق و فهم عمیق است.<sup>(۳)</sup>

در قرآن و روایات مأثور، به «تفقه» در دین امر شده است، از مجموع آنها چنین استنباط می‌شود که نظر اسلام این است که مسلمانان، اسلام را در همه شئون، اعم از اصول

اعتقادات یا اخلاقیات و تربیت اسلامی یا عبادات و مقررات اجتماعی اسلام، عمیقاً و از روی کمال بصیرت درک کنند. ولی آنچه در میان مسلمانان از قرن دوم هجری به بعد، مصطلح شده است، کاربرد این واژه در «فقه الاحکام» یا «فقه الاستنباط» به معنای فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات عملی اسلامی از منابع و مدارک مربوطه است. این بدان جهت است که احکام و مقررات اسلامی درباره مسائل و جریانات، به طور تفصیل درباره هر واقعه و حادثه بیان نشده است و اصولاً با توجه به جهانی بودن و خاتمیت این آیین، این کار امکان پذیر نیست. بنابراین برای استنباط احکام حوادث و وقایع، فقیه باید به منابع و مدارک معتبر مراجعه نماید؛ لذا قضاوت توأم است با فهم عمیق و دقیق و همه جانبه. چنانکه در تعریف علم فقه گفته‌اند:

«الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصیلیة.» یعنی فقه عبارت است از علم به احکام فرعی شرعی (نه مسائل اصول اعتقادی یا تربیتی بلکه احکام عملی) از روی منابع و ادله آن.

بدین ترتیب علم فقه از وسیع ترین و گسترده ترین علوم اسلامی و تاریخش از همه علوم دیگر اسلامی قدیمی تر است.<sup>(۴)</sup>

بنابراین واژه «فقه» و «تفقه» در قرآن و عمده روایات، به معنای بصیرت در کل دین و فهمیدن تمام اصول و فروع معارف دینی است نه علم به پاره‌ای از احکام عملی (فقه مصطلح). چنانکه علامه طباطبائی در ذیل آیه «نفر»<sup>(۵)</sup> استدلال می‌کنند به اینکه: «سخن خدای متعال دلیل بر این نکته است که فرمود: «... تا بترسانند قوم و گروه خود را» زیرا این منظور با تفقه در تمامی معارف دین به دست می‌آید.»<sup>(۶)</sup> این برداشت از فقه، همه‌سویه و فراگیر است که فهم کلیت دین را در بر می‌گیرد. شیخ بهائی نیز واژه فقیه را در حدیث مشهور «من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً بعثه الله فقیهاً عالماً»<sup>(۷)</sup> نه به معنای «فهم» و نه به معنای «علم به احکام شرعی فرعی» بلکه به معنای بصیرت در دین می‌داند و می‌گوید: «منظور از تفقه و فقه، بصیرت در امر دین است و فقیه در بیشتر کاربردهایش در حدیث به همین معناست، لذا فقیه همان فرد صاحب بصیرت در دین است. این بصیرت یا موهبتی است و این مضمون دعای نبی اکرم (ص) به حضرت علی (ع) است که هنگام فرستادن ایشان به یمن فرمودند: «اللهم فقهه فی الدین.» و یا اکتسابی است چنانکه امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمودند: «و تفقه فی الدین.»<sup>(۸)</sup> اما بعداً در معنای رایج فعلی «علم به احکام شرعی» اختصاص یافت.<sup>(۹)</sup>

## ۲- اصطلاحات گوناگون فقه در بستر زمان

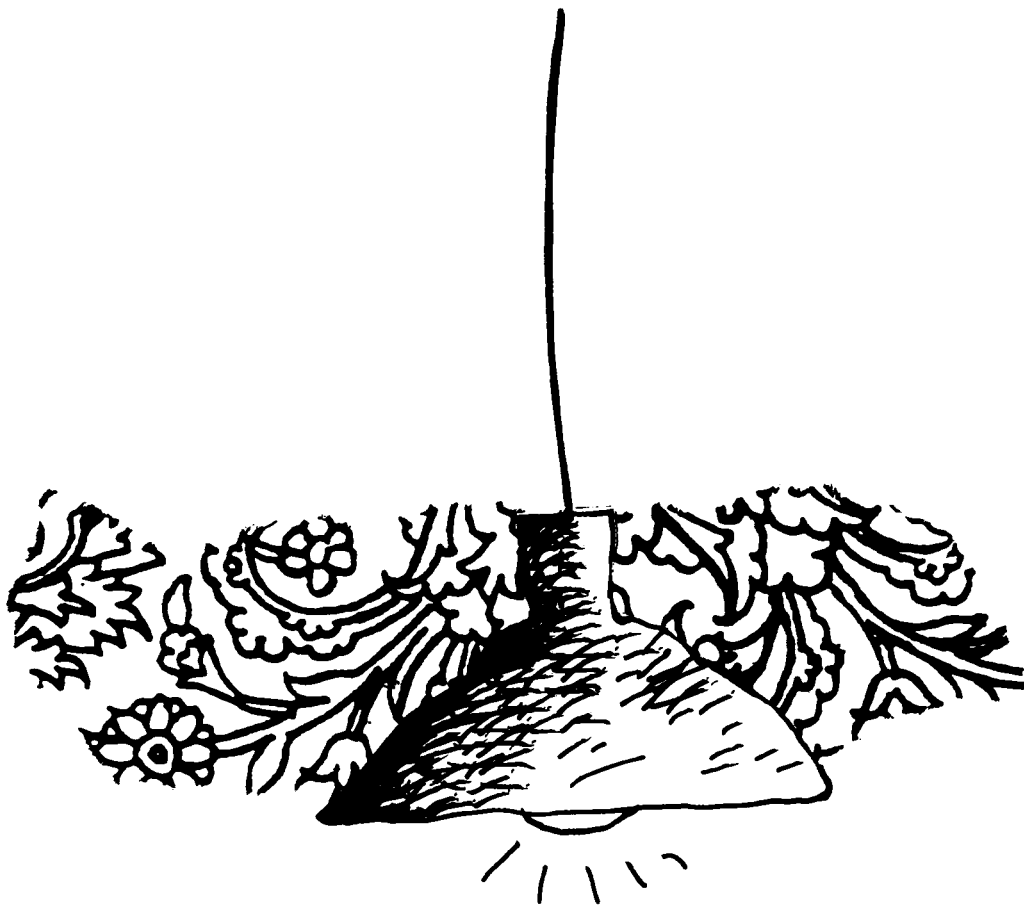
همان‌طور که گفتیم فقه در ادوار زمان و مراحل که پشت سر نهاده، معانی و اصطلاحات گوناگونی یافته است که به اختصار بدان اشارتی می‌نماییم:

۱- **فقه مکه (فقه اکبر):** در زمان رسول خدا (ص) در مکه مکرمه بعد از بعثت که ۱۳ سال این دوره به طول انجامید، از فقه معنای عام معارف دینی اعم از اعتقادات (حکمت نظری)، اخلاقیات، امور تربیتی و نیز احکام و مسائل عملی (حکمت عملی) اراده می‌شد. فقه به این معنی همان شریعت است.

۲- **فقه مدینه:** در زمان رسول خدا (ص) بعد از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره که ۱۰ سال به درازا انجامید، از فقه معنای خاص اراده می‌شد که این معنی تاکنون نیز ادامه دارد. بدین سان فقه عبارت است از احکام شرعی فرعی عملی اعم از عبادات، معاملات، مسائل حقوقی و کیفری و... اراده این معنای خاص از فقه در مدینه شامل نزول ۵۰۰ آیه از آیات الاحکام در آنجا بوده است. فقه به این معنی اخص از شریعت و بخشی از آن است.

## ۳- فقه اجتهادی یعنی زمان پدیدار شدن رساله‌های

**عملیه:** این دوره از زمانی آغاز شده است که مجتهدان، اجتهاد را به گونه عملی در منابع استنباط برای شناختن احکام حوادث واقعه به کار گرفته‌اند و نتیجه استظهارات و استنباطهای خودشان را به گونه فقط برای مردم بیان داشته‌اند. گویا آغاز آن از زمان شیخ طوسی (ره) در اواخر نیمه قرن پنجم هجری بوده است. البته تنظیم فتاوی به گونه رساله‌های کنونی، به اوایل قرن دوازدهم توسط شیخ بهائی (متوفی ۱۱۳۰ ه. ق.) برمی‌گردد. بنابراین معنای اخص از فقه یعنی «احکام و دستوراتی که مجتهدان از منابع و پایه‌های شناخت استظهار می‌کنند و در رساله‌های عملیه خود به صورت فتوا ذکر می‌نمایند.» نسبت فقه با شریعت، عموم و خصوص من وجه است زیرا ماده اجتماع آنها در احکامی است که مطابق کتاب و سنت می‌باشد. ماده افتراق شریعت در آن احکامی است که مربوط به اصول اعتقادی یا مطالب اخلاقی است که بخشی از شریعت هستند، ولی فقه به معنای اخص گفته نمی‌شود. ماده افتراق فقه به معنای اخص در آن دستوراتی است که مجتهد از راه به‌کارگیری اجتهاد در منابع شناخت احکام به دست آورده باشد ولی با احکام واقعی مطابقت ندارد. در این صورت بنا بر مسلک مخطئه (که فقهای امامیه و برخی از عامه به آن قایل هستند، برخلاف مذهب مصوبه) فقه به آنها گفته می‌شود و بر مردم



حجت است. وظیفه عملی آنان، انجام آن تکالیف است، لکن شریعت بر آنها اطلاق نمی‌شود. (۱۰)

### ۳- قلمرو فقه و فقاہت

دین الهی با توجه به ساختار درونی‌اش، انطباق کامل با فطرت و نیاز انسان دارد و هیچ مسئله‌ای را فقه، در ساحت روابط انسانی فروگذار نکرده است و وظیفه فقیه آن است که آگاهانه به کشف تکلیف فرد و جامعه بپردازد. چنانکه در تعریف فقه گفته‌اند:

«الفقه هو مجموعة الاحكام والقواعد المشروعة فی الاسلام، الّتی تنظّم علاقة المسلم برّبه و بأفراد المجتمع الذی یعیش فیہ و کذا علاقة مجتمعة بالمجتمعات والدول الأخری» (۱۱)

بنابراین قلمرو فقه و فقاہت بسیار گسترده و پر دامنه است و شامل بخش‌های مختلف می‌گردد: ۱- احکام عبادی مانند نماز، روزه، حج و... ۲- احوال شخصی مشتمل بر احکام خانواده مانند قوانین نکاح، طلاق، نفقه، حضانت، وصیت، ارشاد و ...

۳- احکام معاملات و برخورد با مردم در حقوق و اموال و...  
 نظیر عقود بیع، شراء، اجاره، هبه، شرکت، مضاربه و... ۴- احکام جزایی و قوانین کیفری مانند حدود، قصاص، دیات و...  
 ۵- قوانین مرافعات و دادرسی دعاوی مانند شهادت، یمین و...  
 ۶- احکام حکومتی (احکام سلطانیه) مربوط به احکام حاکم بر رعیت، حقوق و تکالیف متقابل ۷- احکام بین‌المللی اسلام مانند جهاد، صلح و... (۱۲)

البته فقها، مسائل گسترده فقهی را در ابواب مختلف و به شیوه‌های متفاوت دسته‌بندی نموده‌اند. از جمله محقق حلی صاحب شرایع در کتاب نفیس «شرایع الاسلام» مسائل فقهی را در چهار بخش: ۱- عبادات ۲- عقود ۳- ایقاعات ۴- احکام، تقسیم نموده است. مبنای این تقسیم آن کارهایی است که انسان باید بر وفق میزان شرعی، آنها را انجام دهد یا به نحوی است که قصد قربت به خداوند در آنها شرط شده است و این قسم «عبادات» نام دارند، و یا آنکه قصد تقرب، شرط صحت آن نباشد و لذا اگر به قصد و غرض دیگر نیز صورت گیرد صحیح است و این نوع خود دو قسم است یا آنکه وقوع آن موقوف به



۵- غرض از تشریح فقه یک مطالعه اجمالی در وضع جهان هستی، نشان می‌دهد که همه چیز براساس، هدف، حکمت، نظم و برنامه آفریده شده است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«أفحسبم أنما خلقناكم عبثاً وأنكم ألینا لاترجعون.»<sup>(۱۶)</sup> آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به‌سوی ما بازگشت نخواهید کرد. هرگز چنین نیست لذا به‌دنبال آن می‌فرماید: «فتعالی الله الملك الحق». بنابراین ما انسانها مانند حیوانات و بهایم یله و رها نیستیم بلکه یک سری تکالیف و وظایفی داریم و آفرینش ما برای تحقق آن هدف است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «أیحسب الانسان ان یترک سُدی؟»<sup>(۱۷)</sup> آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و بی‌هدف رها می‌شود؟ هرگز، مسلماً فعل خداوند حکیم بی‌هدف نیست همان‌طور که قطعاً هدف افعال او به خودش بازمی‌گردد چرا که او از هر نظر بی‌نهایت و غنی بالذات است، پس هدف خلقت سعادت، فلاح و خوشبختی بندگان است. «سُدی» در اصل به معنی حرکت بدون فکر و تدبیر و نظم صحیح است.<sup>(۱۸)</sup> پس اگر انسان بدون هیچ برنامه‌ای به حال خود رها گردد، با آن همه استعداد و نیروهای فکری و جسمی و امکانات گوناگون، با حکمت خداوند منافات دارد. حال سؤال این است که سعادت و فلاح که هدف خلقت است چگونه تأمین می‌شود؟ سعادت مفهومی است که از دوام لذت و همه‌جانبه بودن آن انتزاع می‌شود و لذت آن حالت روانی است که انسان بعد از رسیدن به خواسته‌اش ادراک می‌کند. حقیقت آن است که گرچه سعادت و کمال در مفهوم متباینند اما در حقیقت دو روی یک سکه‌اند. کمال یعنی حصول امتیازات ممکنه برای نوع و سعادت آن زمانی تحقق می‌یابد که انسان به امتیازات ممکنه (خواسته‌های واقعی و نیازمندیهای مادی و معنوی‌اش) برسد و لذت ببرد، آنگاه که این لذت دوام یابد و همه‌جانبه باشد او سعادتمند است. چون خواسته‌ها و نیازهای انسان متنوع است و شکوفایی برخی از خواسته‌ها و نیازها در سنین یا شرایط

اجرای صیغه خاص نیست که «احکام» نام دارند و یا آنکه وقوع آن موقوف به اجرای صیغه باشد و این امور نیز به نوبه خود دو قسم است یا آنکه اجراء صیغه طرفینی است یعنی صیغه باید به وسیله دو طرف اجرا شود، یکی طرف ایجاب باشد و دیگری طرف قبول و این قسم «عقود» نام دارند و اما آن قسم که یک‌جانبه است و یک فرد بدون نیاز به طرف دیگر می‌تواند اجرای صیغه کند «ایقاعات» نامیده می‌شوند. آنگاه مجموع ابواب فقه را ۵۲ باب مشتمل بر ۱۰ باب از عبادات، نظیر نماز، روزه، حج و... ۱۹ باب از عقود، نظیر بیع و رهن، اجاره، شرکت، مضاربه و... ۱۱ باب از ایقاعات، نظیر طلاق، عتق، ابراء و... ۱۲ باب را نیز از احکام، نظیر ارث، دیات، حدود و... قرار داده است.<sup>(۱۳)</sup>

#### ۴- موضوع علم فقه

موضوع علم فقه، «افعال مکلفین» است یعنی تمامی کسانی که به حد تکلیف می‌رسند، به لحاظ عملی و حکمی، وظایف و بایدها و نبایدهایی بر دوش آنها گذاشته می‌شود که به آن افعال مکلفین می‌گویند. بنابراین آنچه از مکلف صادر می‌شود و آنچه از مکلف مطالبه می‌شود عبارت از اقوال، افعال، عقود و تصرفات او، اعم از جنبه اثباتی (فعل) یا سلبی، اعم از حکم الزامی (وجوب و حرمت) یا ترجیحی (استحباب و کراهت) و یا تخیر (اباحه) است.<sup>(۱۴)</sup> مرحوم سید محسن کاظمی به شیوه‌ای جالب این مسئله را در اول منظومه فقهی خود چنین بیان می‌کنند:

«الفقه علم بفروع دیننا

عن قطع أو ظنّ لنا قد بیّنا

بالتقطع حجّیته والغایة

سعادة الأخری ببلانهایة

موضوعه المبحوث عنه فعلنا

مکلفین نذکر البعض هنا»<sup>(۱۵)</sup>

خاص میسر است و عوامل دیگر از جمله تشخیص راه صحیح ارضای خواسته‌ها و شکوفایی استعدادها بویژه در مورد انسانی که دارای ابعاد وجودی گوناگون و نیازهای مادی و معنوی است و ترجیح و انتخاب صحیح لذت‌های عالی‌تر و پایدارتر در مواقع و موارد تراحم، ناچار باید به خداوند علیم حکیم جواد قیّاض پناه ببریم. سیر نهایی فقه نیز در تنظیم روابط انسانی به همین صورت است.

علاوه بر آنکه ما، همهٔ بندگان، مملوک حقیقی و تکوینی خداوند متعال هستیم و از آنجا که مهمل نیستیم بلکه مکلف هستیم باید بفهمیم که تکلیف ما در این عالم چیست؟ فلسفهٔ وجودی فقه، درک وظایف و باید و نبایدهای عملی مکلفین است و غایت آن رسیدن به مراحل عالی کمال است یعنی در نتیجهٔ توجه به حلالها و حرامها و مثنی در حیطة وظایف و تکالیف عملی، مسلمان به کمال روحی و معنوی دست یافته، به خداوند که کمال مطلق است نزدیک می‌شود.

### عـر منابع فقه

منبع یا مصدر به معنی سرچشمه است و دو اطلاق دارد: ۱- منابع ذاتی ۲- منابع کشفی

۱- منابع ذاتی فقه که منشاء مشروعیت حق اطاعت بر عهده مکلفین را بیان می‌کند ارادهٔ تشریحی خداوند متعال است چراکه «انالله و انالیه راجعون». به همین دلیل چون خداوند خالق ماست و ربوبیت تکوینی ما با اوست، ربوبیت تشریحی ما نیز با اوست. به همین جهت فقه عهده‌دار بیان خواست خداوند برای بندگان مکلفش است. ۲- منابع کشفی یعنی مآخذ و مصادری که بتوان از آن ارادهٔ تشریحی خدا را کشف کرد. همین نکتهٔ مهم دلیل حصر منابع فقه در قرآن و سنت و عقل است و قیاس و استحسانات و مصالح مرسله و... جز خیالبافی و تحمیل خواست آدمیان به جای خواست خداوند متعال چیزی نبوده و اعتبار

ندارد. اجماع نیز آن زمان حجت است که کاشف از رأی معصوم (ع) باشد و سایر ادله، منابع فرعی است که در صورت برگشت آنها به منابع اولیه و اصلی یعنی قرآن و سنت و عقل واجد حجیت خواهد بود. (۱۹)

### اخلاق

۱- مفهوم اخلاق اخلاق را به گونه‌های مختلفی معنی کرده‌اند از جمله:

۱- در پاره‌ای از متون، اخلاق را «خلق و خوی راسخ در نفس» می‌دانند. این معنی معادل مفهوم "Morals" است یعنی عادت نفس در واکنش‌های عملی که از انسان سر می‌زند، چنانکه می‌گویند فلانی تندخو است یا اخلاق تندی دارد. غزالی و مرحوم شبّر در تعریف خلق می‌گویند:

«عبارة عن هیئة فی النفس راسخة، عنها تصدر الافعال بسهولة و یسر من غیر حاجة الی فکر و رویتة...» (۲۰)

خواجه نصیرالدین طوسی نیز هدف علم اخلاق را ایجاد خوی و سرشتی می‌داند که راهبر ارادهٔ انسان است، به گونه‌ای که باعث شود آنچه را به اراده انجام می‌دهد، پسندیده باشد. (۲۱)

۲- گاه نیز مقصود از اخلاق، نظریه‌هایی دربارهٔ رفتار خوب و بد، درست و خطا، و پاک و پلید انسانی است که معادل واژه لاتینی "Ethics" می‌باشد. این مفهوم مطمح نظر در «حکمت عملی» است. ریشهٔ این مفهوم که دآوری دربارهٔ فضیلت و رذیلت در جوهر خود دارد از ارسطو است. همچنین نظریهٔ فلسفی که هدف اخلاق را پروردن انسانهای با فضیلت و پرهیزگار می‌داند از همین نظر الهام می‌گیرد. در نظر ارسطو، عدالت، فضیلت است و به ملکه‌ای تعبیر می‌شود که انسان را به تقوا می‌خواند و فضیلت و رذیلت را تمیز می‌دهد. (۲۲) بنای بحث کثیری از علمای اخلاق ما نظیر مرحوم نراقی و اتخاذ عدالت و طرح بحث «نظریهٔ وسط و اطراف در اخلاق» همین نگرش است. (۲۳)

۳- اخلاق به معنی «مجموعه قواعدی است که رعایت آنها برای نیکوکاری و رسیدن به کمال لازم است. قواعد اخلاق، میزان تشخیص نیک و بد است». احترام به این قواعد، ریشه در ضمیر و نهاد انسان دارد و بی آنکه نیازی به دخالت دولت باشد، انسان در وجدان خویش، آنها را محترم و اجباری می‌داند. (۲۴)

بنابر همین تلقی از اخلاق است که «سن توماس داکن»، اخلاق را «قاعده رفتار انسانی» تعریف می‌کند. مقصود از رفتار انسانی، کاری است که انسان عاقل به فرمان عقل و برای رسیدن به هدفی که عقل دارد، آزادانه انجام می‌دهد. بنابراین کاری می‌تواند موضوع اخلاق قرار گیرد که به آزادی انجام گرفته باشد. اعمال غیرارادی و غریزی و اجباری، صفت «اخلاقی» (اعم از نیک و بد) را ندارد. (۲۵)

۲- موضوع علم اخلاق هر علمی دارای موضوعی است و موضوع علم اخلاق عبارت است از روح و نفس ناطقه انسان، از آن حیث که می‌تواند به صفات خوب یا بد متصف گردد. (۲۶)

به عبارت دیگر موضوع علم اخلاق «فعل و سلوک عملی انسان» است. (۲۷) از این جهت که شرف و امتیاز هر علمی به شرف موضوع و غایت آن علم است، علم اخلاق از شریفترین علوم می‌باشد. (۲۸) چراکه در میان همه موجودات، انسان گل سرسبد آفرینش است و انسانیت انسان به روح اوست، که موضوع بحث علم اخلاق است.

۳- هدف علم اخلاق هدف اخلاق از نظر اسلام، سعادت و کمال ابدی انسان یعنی تقرب به خداست. چراکه نهایت مرتبه سعادت تشبیه انسان، در صفاتش به حضرت پروردگار است. (۲۹) از آن جهت که خداوند در نقطه مرکزی همه صفات متعالی قرار دارد «ایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (۳۰) همه صفات نیکو و برجسته از آن خداوند است. اخلاق اسلامی یعنی اتصاف به همین صفات برجسته برتر، خداگونه شدن، و رنگ خدایی گرفتن (۳۱) این دقیقاً معنای قرب به خدا و مقام شامخ خلافت الهی است.

توضیح: حکمت و یا فلسفه را از قدیم به دو بخش حکمت نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. حکمت نظری عبارت است از علم به اشیا و امور آنچنانکه هستند یا خواهند بود، حقایقی که مستقلاً و فارغ از بود و نبود انسان وجود داشته و کمال انسان در شناخت آنهاست، مانند مباحث اعتقادی توحید، نبوت، معاد و... حکمت عملی که اخلاق یکی از شعبه‌های مهم آن است، عبارت از «علم زیستن» یا «علم چگونه باید زیستن» است.

حکمت عملی عبارت از علم به «تکالیف» و «وظایف انسان» است. یعنی چنین فرض شده که انسان یک سلسله تکالیف و مسئولیتهایی دارد. حکمت عملی از همین «باید»ها و «نباید»ها و «شاید»ها و «نشاید»ها بحث می‌کند درحالی که بحث حکمت نظری «هست»ها و «نیست»هاست. بنابراین اخلاق می‌خواهد به انسان پاسخ دهد که زندگی نیک برای انسان کدام است. پس، از مقومات فعل اخلاقی این است که: «چگونه باید زیست که با ارزش، مقدس و متعالی بود» به همین جهت ارزش داشتن و برتر از فعل عادی بودن از خصایص مفهوم «فعل اخلاقی» است. اخلاق دستور چگونه زیستن را در دو ناحیه «چگونه رفتار کردن» و «چگونه بودن» که مربوط به خوبیها و ملکات انسان است، به ما می‌دهد. (۳۲)

۴- منابع قواعد اخلاقی با صرف نظر از اطاله کلام و طرح مباحث نقادانه در این مورد، ما ضمن پذیرش نقش عقل، که به حکم فطرت خاص خود می‌تواند قواعدی را که لازمه زندگی است دریابد و علما ما در بحث «مستقلات عقلیه» اصول فقه از آن بحث می‌کنند، انسان در نهاد (وجدان) خود، خوب و بد را تشخیص می‌دهد و خداوند به او چنین الهام کرده است: «فألهما فجورها و تقویها». (۳۳) در عین حال علاوه بر کلی بودن احکام عقلی، قصور توان عقل بویژه در تشخیص دقیق مصادیق، موجبات سعادت و شقاوت، مصالح و مفاسد اخروی است. لذا

نارسایی داوریهی عقل در همه موارد، ما را راهنمایی می‌کند که راه سعادت، توسل به منبع وحی و پیروی از دستور رسول مکرم اسلام (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع) و انبیا عظام است. چرا که خداوند منشاء فیض و خیر مطلق و هم او مبداء علم و حکمت مطلق است. عقل بشر توان درک کامل این فیض و خیر و حکمت را ندارد. «و ما او تیتیم من العلم الا قليلاً» (۳۴) بناچار باید دست نیاز به تعلیمات فرستادگان او دراز کند و بدین وسیله، نیک و بد را از هم بازشناسد. «و عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لاتعلمون» (۳۵) بنابراین اخلاق به منبعی بالاتر از عقل نیاز دارد و سرچشمه اصلی آن، نیروی عشق و جذبۀ پاکانی است که استعداد درک اوامر الهی را یافته‌اند و این همان است که ما از آن به «اخلاق مذهبی» یاد می‌کنیم. راه اشراق اخلاق (۳۶) و سلوک عرفانی بدون ابتدای آن بر مذهب و شریعت اسلامی و احکام و قواعد فقهی و دینی، (۳۷) پایه‌های استوار و مطمئنی ندارد. بعداً بیشتر در این زمینه بحث خواهیم کرد.

بنابراین منابع قواعد اخلاقی سه چیز خواهد بود: ۱- کتاب‌الله (قرآن) ۲- سنت معصومین (ع) ۳- عقل و فطرت. (۳۸)

## سوم: پیوندها و تمایزات فقه و اخلاق

### الف - منزلت علم فقه و اخلاق در ارتباط با یکدیگر

در این مورد دو رویکرد وجود دارد:

۱- رویکرد منفی ۲- رویکرد مثبت

۱- رویکرد منفی آن است که با نادیده گرفتن کارکردهای فقه، این علم و منسوبین به آن، «فقهها» را مورد بی‌مهری و طعن قرار داده، بر جدایی این دو علم تأکید می‌نمایند.

صوفیه: غزالی و ملا محسن فیض کاشانی در کتاب زم‌الغرور می‌گویند:

«از طوایف فریب خورده و گرفتار غرور، صوفیاند که از میانشان فرقه‌ای به ورطه اباحت افتاده‌اند و بساط شرع را

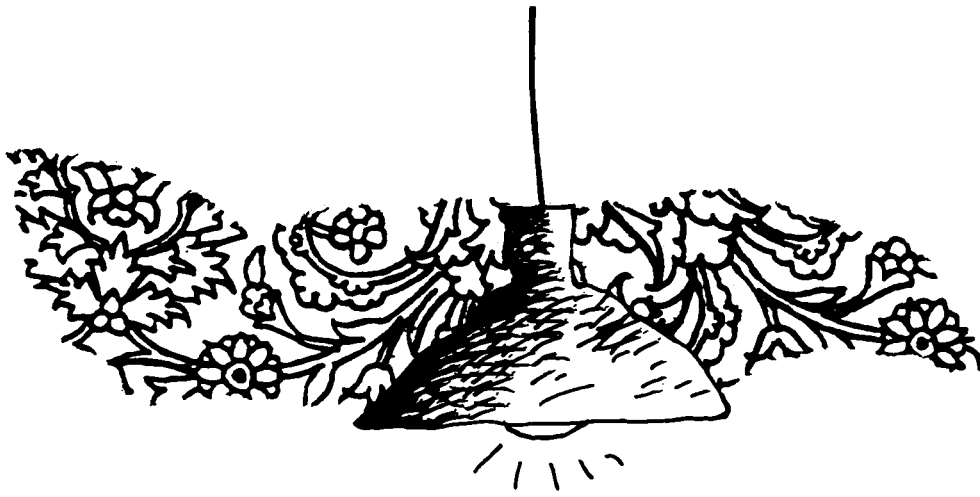
درنوردیده‌اند و احکام را بر طاق نسیان نهاده‌اند و میان حلال و حرام، فرقی نگذاشته‌اند. برخی از آنان می‌پندارند، حال که خداوند از اعمال ما مستغنی است، چرا خود را به تعب بیافکنیم. بعضی دیگر می‌گویند مردم مکلف شده‌اند که دل خود را از شهوات و حب دنیا پاک کنند... و بعضی می‌گویند اعمال بدنی نزد خدا قدری ندارد و خداوند به دل نظر می‌کند و دل ما شیفته عشق الهی و واصل به معرفت اوست» (۳۹)

ملا متیه: ابوحامد در احیاء العلوم و نیز فیض در المحجة در بیان روش ملامتیان در خودسازی و نقد آن می‌گویند:

«اما علاج عملی برای بیرون رفتن از دل مردم این است که افعال نکوهیده‌ای انجام دهد که از چشم خلق بیفتند... و این روش ملامتیان است که به ظاهر در فواحش غوطه‌ور می‌شوند تا از چشم مردم بیفتند و از آفت جاه بیابند. این برای کسانی که مقتدای خلقند جایز نیست چون موجب وهن دین در دل مسلمانان خواهد شد و آنان هم که مقتدای خلائق نیستند نباید برای این منظور مرتکب فعل ممنوعی شوند بلکه می‌توانند برخی از افعال مباح را که مایه کاهش ارج آنان می‌شود، انجام دهند...» (۴۰)

سپس عمل بعضی از زهاد و پارسایان را با تصویب و تسامح نقل می‌کند که برای رهایی از حب جاه و افتادن از چشم مردم، در جامی به رنگ شراب، شربت حلال می‌نوشیدند، و آنگاه می‌افزاید: «جواز این عمل از نظر فقهی مسلم نیست اما صاحب‌دلان گاهی خود را به روشی معالجه می‌کنند که مقبول فقیهان نیست و سپس تقصیر صوری خود را جبران می‌نمایند. همچنان‌که یکی از زهاد که معروف به زهد بود و محبوب خلائق شده بود، روزی به حمای رفت و جامه کس دیگری را پوشید و از حمام بیرون آمد و آن‌قدر در راه ایستاد تا او را شناختند و گرفتند و زدند و جامه را از او باز پس گرفتند و گفتند که تو دزدی و از آن پس او را ترک کردند» (۴۱)

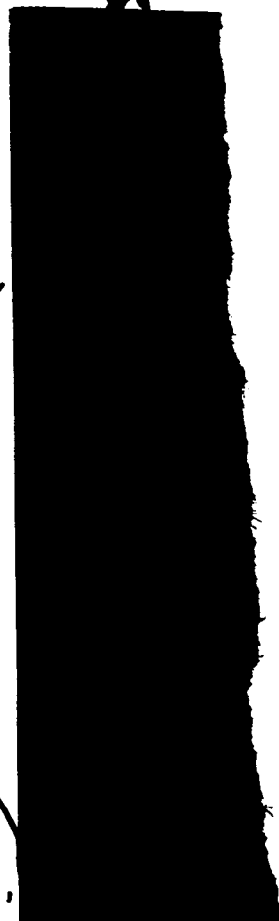
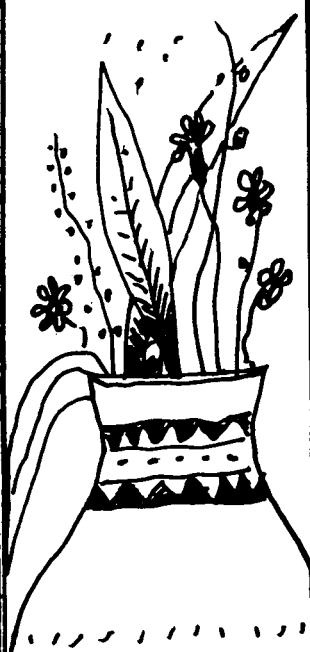
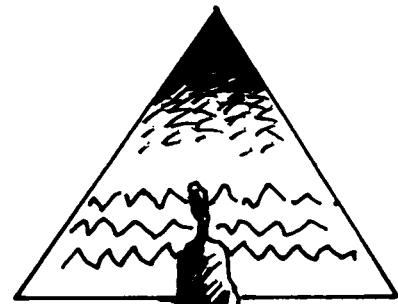
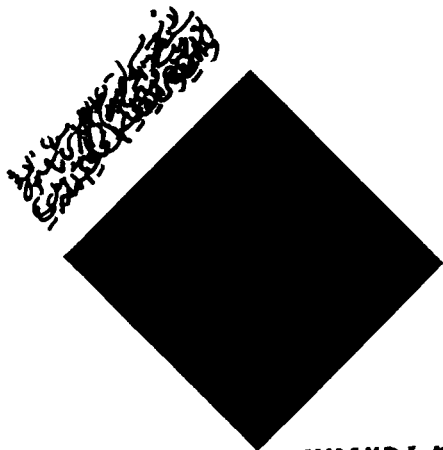




علوم را به دو دسته محمود و مذموم و آنگاه به واجب عینی و کفایی علوم محموده تقسیم می‌کند. سپس در تعیین علومی که آموختنشان واجب کفایی است، علوم را به دو دسته شرعی و

دیدگاه غزالی: غزالی در مواضع مختلف از احیاء علوم‌الدین و به ادله مختلف به فقه و فقها می‌تازد.

۱- فقه علمی دنیوی و فقها علماءالدنیا هستند: غزالی



غیر شرعی تقسیم می‌نماید. علوم شرعی علومی هستند که عقل و تجربه بدانها راه ندارند و فقط در مدرسه انبیا آموخته می‌شوند و همه محمودند مگر اینکه به خطا، با علوم مذمومه بیامیزند و در زمره مذمومها درآیند. علوم شرعی خود بر چهار نوعند: اصول، فروع، مقدمات و متمات. اصول را عبارت از کتاب و سنت و اجماعیات امت و آثار صحابه می‌دانند و فروع را محصول توسعه در فهم اصول به کمک قیاسات عقلی و فقهی و سایر موازین استنباط و دلالت به حساب می‌آورند. آنگاه می‌گویند: این فروع یا به مصالح دنیا برمی‌گردند یا به مصالح آخرت. فروع دسته نخست همانها هستند که کتب فقهی را پر می‌کنند و فقیهان که عالمان دنیوی هستند بدانها اشتغال دارند و فروع دسته دوم که به مصالح آخرت نظر دارند یا احوال قلب را مورد بحث قرار می‌دهند و یا اعمال جوارح را. (۴۲) ایشان در مواضع مختلفی از کتاب «احیاء علوم الدین» فقه را علمی دنیوی می‌خواند و فقیهان را در میان «علماء الدنیا» می‌نشانند. (۴۳)

۲- بسنده کردن به فقه و غفلت از اخلاق: ابو حامد در کتاب المراقبة والمحاسبة می‌گوید:

«در این روزگار هیچ‌کس به شناختن آفات اعمال اقبال نمی‌کند. همه مردم این علوم را مهجور نهاده‌اند و رفته‌اند تا در خصوصتهایی که زاده شهوات است، داوری کنند. می‌گویند فقه همین است و علم به آفات را که فقه حقیقی دینی است از زمره علوم بیرون کرده‌اند و یکسره به فقه دنیا مشغول شده‌اند. درحالی‌که فقه دنیا اگر حسنی دارد این است که دل را از عناصر بیگانه و غفلت آور بپیراید تا به فقه دین بپردازد. فقه دنیا به واسطه این فقه دیگر است که در زمره علوم دینی محسوب می‌شود.» (۴۴)

ایشان در موضع دیگر به فقیهانی که تفقه در دین را منحصر به دانستن فقه پنداشته‌اند و به علم فتوا در باب معاملات دنیوی بسنده کرده‌اند و گمان برده‌اند که مراد خداوند از تفقه در آیه «فلولا نفر من کل فرقة...» آموختن فقه رایج است و با تعلیم آن، انذار مطلوب حاصل می‌گردد و به همین سبب عملاً از تهذیب نفس و سلوک اخلاقی غافل مانده‌اند و نظراً نیز علم فقه را برتر از دیگر علوم دینی نشانده‌اند به آموختنشان رغبت نمی‌ورزند... سخت مورد طعن و تقییح قرار می‌دهند و در زمره مغروران و محجوبان برمی‌شمرند. (۴۵) به گفته ابو حامد: همه این فقیهان به واجب کفایی مشغول شده‌اند و از واجب عینی که اصلاح خویش است غافل و عاجز مانده‌اند. (۴۶)

۳- پرداختن به ظاهر به جای باطن: ابو حامد فقه را ضرورتی برخاسته از خصومات و شهوات در میدان زندگی انسان می‌داند که مقتضی وجود سلطان برای ضبط و مهار و سیاست مردم و فرونشاندن آتش تجاوز است. چراکه این سلاطین خود محتاج قانون بودند و از آن جهت که فقه متکفل بیان نحوه قانون داوریهاست، فقها را قانوندان و آموزگار سلاطین می‌شمرد. نهایت آنکه اگر این آدمیان به مسالمت و قناعت و عدالت زندگی می‌کردند و آتش خصومت نمی‌افروختند نیازی به فقیهان پدید نمی‌آمد. «فلوتنا ولوها بالعدل لانقطع الخصومات و تعطل الفقهاء.» این حکم شاید در مورد ابواب قضا و قصاص و دیات فقه، با تسامح نافذ باشد اما چرا باید احکام عبادی در زمره معارف دنیوی قرار گیرند؟ پاسخ غزالی این است که در همه این موارد که از دینی‌ترین و معنوی‌ترین اعمال مورد بحث فقیه است، نگاه فقیه از زاویه

ظاهر عمل است نه باطن آن. فقها در جمیع موارد مذکور جز به صحت و فساد ظاهری عمل به جنبه دیگری نظر نمی‌دورند. حتی اسلام آوردن، در چشم فقیه، کار زبان است نه کار دل، لذا اسلام ظاهر است که از آن فقیه و داخل در دایره احکام فقه است. در نماز و روزه و... نیز اهتمام فقیه به این است که درست وضو سازد و در جامه غیرغصبی و با ادای حروف از مخارج نماز را بگذارد تا نمازش صحیح باشد. حال اگر از ابتدا تا انتهای نماز، روی به محراب و دل در بازار باشد لطمه‌ای به

طین لکم عن شیئ منه نفساً فکلوه هنیئاً مریئاً» (۴۸) یا فقیهی برای آنکه از دادن زکات بگریزد، در انتهای سال، همه اموال خود را به همسرش می‌بخشد و از همسرش می‌خواهد که همه آن اموال را به وی باز بخشد، و در این صورت زکات به اموال او تعلق نمی‌گیرد. بلی چنین کسی از مطالبه سلطان می‌گریزد، اما آیا در قیامت هم می‌تواند ادعا کند که به واقع مالک مالی نبوده است؟ جهل به دین و سر زکات از این بیشتر نمی‌شود. زکات دادن برای آن است که دل را از رذیلت بخل پاک کند و با چنین

صحت نماز او نمی‌زند. چنانکه در مسائل حلال و حرام نیز از بین مراتب اربعهٔ ورع، یعنی ۱- ورع عام (پرهیز از حرامهای ظاهری) ۲- ورع صالحان (پرهیز از شبهات) ۳- ورع پارسایان (پرهیز از حلالهایی که ممکن است آدمی را به حرام افکنند) ۴- ورع صدیقان (اعراض از غیر خدا و اقبال کامل به او) سر و کار فقه فقط با درجهٔ اول آن است و بقیهٔ درجات ورع از حیطةٔ تصرف و داوری وی بیرون می‌مانند. (۴۷)

۴- چهارمین عامل تمایز و تفارق فقه و اخلاق، مسئلهٔ حیل‌های فقهی است که در لسان عوام «کلاه شرعی» نام دارد. مثلاً گاهی شوهر چنان با همسرش بدرفتاری می‌کند و بر او تنگ می‌گیرد که زن ناچار می‌شود برای رهایی و طلاق، مهر خود را به او ببخشد. آیا این مرضی خداوندی است که می‌فرماید: «فان

مکاریها که جز تعظیم به رذایل چیزی نیست کدام طهارت حاصل می‌شود؟» (۴۹) البته غزالی در کتاب العلم از ربع عبادات حکایت می‌کند که: آن فقیه زیرک که بدان حیل فقهی از دادن زکات می‌گریخته، قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری، شاگرد ابوحنیفه و اولین قاضی القضاة عالم اسلام و فقیه بزرگ اهل سنت در قرن دوم بوده است. وقتی به ابوحنیفه خبر دادند که وی بدان حیل زکات را جواب می‌کند، او را ستود و گفت: «ذلک من فقه». این از کمال فقه‌دانی اوست. آنگاه ابوحامد می‌افزاید: «ابوحنیفه دروغ نگفته است. فقه‌دانی ابویوسف او را بدین گونه حیل‌ها آشنا کرده بود اما این فقیهی است که به درد دنیا می‌خورد. «و مضرتہ فی الآخرة اعظم من کل جنایة و مثل هذا العالم هو الضار» (۵۰)

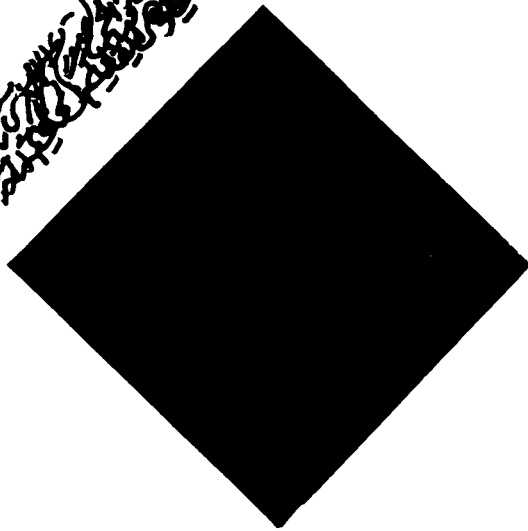
## هوسواس فقها در طهارت و نجاست ظاهری و

بی‌اعتنایی به طهارت حقیقی: با آنکه در صدر اسلام مسلمانان در مسائل فرعی بسیار مسامحه می‌کردند، سختگیری ننموده و به‌جای آن به تهذیب نفس و صفای باطن اهتمام داشتند. (۵۱)

۲- رویکرد مثبت فقه را از شریفترین و ضروری‌ترین علوم شرعی الهی می‌داند و با اخلاق نیز پیوند دارد. فیض کاشانی در پاسخ ابوحامد غزالی می‌گوید: فقه، علمی شریف و الهی است

آخرت نباشد؟ مشکل غزالی این است که فقه را که پاسبان دلهاست با حقوق عرفی که سامان‌دهندهٔ معیشت مادی است یکی می‌شمارد. آنگاه می‌افزاید فقه عامه اصلاً فقه نیست بلکه از ریشه، علم به حساب نمی‌آید تا نوبت به تعیین جغرافیای آن برسد، بلکه اباطیل است. (۵۲) چرا که تراوشات ذهنی افراد، جای نام مقدس «فقه» به خود گرفته است. از این جهت رسالت فقه این است که «وظیفهٔ بندگان» را در برابر «حضرت پروردگار» که خالق و مالک و صاحب ربوبیت تکوینی و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَجْلَدُ الْعِلْمِ وَالْحَقِّ  
الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ  
الْحَقِيقَةُ  
الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ



تشریحی است، مشخص کند؛ تا چگونه رفتار و افعال خود را تنظیم کنند که به وظیفهٔ عبودیت عمل نموده، نتوان بر آنها احتجاج کرد. و این مستلزم عمل برطبق وحی است نه تراوشات ذهنی و استحسانات و مصلحت سنجی این و آن.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌فرمایند: «یکی از عواملی که عهده‌دار بیان توشهٔ تقواست، علم فقه است زیرا فقه در معنی اصطلاحی، حکمت عملیه‌ای است که به‌وسیلهٔ آن چگونگی ارتباط انسان با مولایش، مشخص می‌گردد همچنان که به‌وسیلهٔ علم فقه چگونگی ارتباط انسان با هموعانش نیز روشن می‌شود. پس سالک بناچار باید علم فقه را فراگیرد، وگرنه در وادی جهل و نادانی سرگردان شده و در آتش تعصب

که مستفاد از وحی و مقتبس از مشکات نبوت بوده، مایهٔ ترقی و تقرب عابدان به مقامات رفیع معنوی است. چرا که نشانیدن خواهی نیکو در مزرعهٔ نفس، به سرپنجهٔ مبارک اعمال مشروع و نیکوی بدن میسر است و دست یافتن به علوم مکاشفه (معرفت حقیقی به توحید، نبوت، معاد و...) جز با تهذیب خلق و تصفیهٔ باطن و تنویر دل به نور شرع و ضیای خرد صورت تحقق نمی‌پذیرد. لذا اینها در گرو آن است که آدمی بداند کدام عمل طاعت است و قرب می‌آورد و کدام عمل معصیت است و دوری از خدا را می‌افزاید. فقه همان علم شریف و مطلوب است که کلید این تشخیص را در دست عابدان و عاملان می‌نهد و آنان را از «مقربات» و «معبدات» آگاه می‌سازد. علمی که اهل بیت پیامبر (ص) آن را ثلث قرآن دانسته‌اند، چرا در زمرهٔ علوم

و هوای آرزوها سقوط می‌کند. (۵۳) بنابراین طریقت باید مبتنی بر شریعت باشد. این امر اشتباه غزالی را روشن می‌سازد، زیرا آنچه که غزالی به نام علم مکاشفه از آن یاد می‌کند و در مقابل آن علم فقه را مورد طعن قرار می‌دهد، اخلاق نیست بلکه صوفی‌گری و تصوف است. همان‌گونه که «شیخ فکری یس» در مجله «الازهر» مصر خاطر نشان ساخته‌اند. (۵۴) استاد شهید مطهری در این زمینه می‌فرمایند:

یکی از اشتباه‌های بزرگ غزالی، به قول ابن‌الجوزی این است که در بسیاری از موارد، شرع را به تصوف سودا کرده است. افراط‌های صوفی‌گری غزالی، گاهی سبب گردیده که از فقه اسلامی منحرف شود. مثل همین جا که می‌گوید: راست گفته ابن‌سیرین (از علمای مسلمان ایرانی قرن دوم هجری)، آن مرد حق نداشته غیبت حجاج (سفاک خونریزی که در ظلم و خونریزی شهره است) را بکند، حجاج مسلمان بوده است. اگر حجاج را نمی‌شود غیبت کرد پس در دنیا غیبت چه کسی جایز است؟! (۵۵) مشکل خود ابو حامد در بی‌توجهی به فقه است. لذا به قول ابن‌الجوزی به فقه‌فروشی تن می‌دهد یعنی آسان‌گیرهای فقهی و تسامح و تساهل به نحوی است که خود اهل سنت نیز قبول ندارند. (۵۶) پاره‌ای از این مطالب نه تنها با طریقه و فقه اهل‌البیت مخالف است بلکه با فقه اهل سنت نیز سازگار نیست. به همین سبب ابن‌الجوزی ناقد بزرگ صوفیه در تلبیس ابلیس ابتدا حکایت‌های زیادی از احواء‌العلوم غزالی می‌آورد و سپس متکرانه می‌پرسد: «آیا جایز است که کسی مسلمانی را بی‌سبب دشنام دهد؟ آیا جایز است که کسی برای این کار اجیر شود؟! آیا جایز است کسی که می‌تواند کاسبی کند برای اینکه از چشم مردم بیفتد، گدایی کند؟ حقا که غزالی فقه را به تصوف ارزان فروخته است.»

و لذا ایشان کتاب احواء را آکنده از احادیث باطل و خارج از قانون فقه می‌نامد. (۵۷)

آری منشاء اعتقاد غزالی همین صوفی‌گری ایشان است. وی

پس از آنکه مذاهب فیلسوفان و باطنیان را می‌آزماید به تصوف روی می‌آورد و با خواندن کتاب «قوت القلوب» ابوطالب مکی و کتب «حارث مکاسی» و آثار جنید، شبلی، بایزید و دیگران، خویشتن را به دنیای صوفیان نزدیک می‌کند و بعد از ۱۰ سال تمام خلوت، ریاضت و مجاهدت با نفس به طریقه صوفیان به این نتیجه می‌رسد که: «صوفیان از پیشتازان خلق به سوی خداوند و سیرتشان نیکوترین سیرتها و راهشان درست‌ترین راهها و اخلاقتشان پاکیزه‌ترین اخلاقهاست... همه حرکات و سکنت، ظاهر و باطنشان، مقتبس از نور چراغدان نبوت است...» (۵۸)



عجیب آنکه برخی سطحی‌نگران که خود را از اهل نظر در این وادی می‌داند این امر را ناشی از تظلم در فقه غزالی می‌شمرند، نه ناشی از قلت بضاعت او در فقه. (۵۹) سخن این است که کدام متظلم در فقه آن‌چنان فتاوی‌ی صادر می‌کند. حتی همکیشان او از اهل سنت، نه تنها نظر او را از جهت علمی تخطئه می‌کنند بلکه او را «فقه‌فروش» معرفی می‌نمایند. والا چه کسی گفته است که حج تاجرانه، نماز صحیح اما بی‌روح، روزه با شکم پر از حرام، ذوق و مطلاق بودن (زنان را چشیدن و طلاق دادن)، گریختن از ادای واجبات به حيله‌های فقهی، فقه‌پسند یا فقیه‌پسند است؟ (۶۰) آری در پس این سخنان عقده‌گشایی‌های دیگری مطرح است که زمینه را برای طرح کارآمد نبودن فقه و جایگزینی مدیریت علمی به جای مدیریت فقهی مهیا سازند. (۶۱) مسئله این است که فقه اطاعت و معصیت را می‌شناساند و این شناخت شرط ضروری عمل به واجبات و اجتناب از محرمات است که آن شرط صفای دل و آن هم شرط تقرب به خداوند و فتح ابواب ملکوت است، لذا باید در اعداد علوم اخروی درآید و از مقدمات واجب سلوک و تخلق به اخلاق الله شمرده شود. آیا طریقت بدون شریعت ممکن است؟ فقه مدخل ملکوت و نردبان عروج برپام مکاشفه است. بی‌فقه و شریعت کار سالک ناتمام و ناکام خواهد بود. لذا همان‌طور که آیت‌الله جوادی آملی خاطر نشان ساختند:

«این درجات (معنوی) جز به وسیله فقه حاصل نمی‌شود، هرچند فقه به تنهایی برای رسیدن به آن درجات کافی نیست.» (۶۲)

با حفظ کارکردهای فقه و اخلاق، اخلاق باید مبتنی بر فقه باشد و فقه نیز تمام راه نیست، بلکه آغاز راه است. البته در متن سیر و سلوک تا انتهای سیر باید در همین مسیر فقه حرکت کرد. نتیجه آنکه اخلاق و فقه متمم و مکمل یکدیگر خواهند بود. اساساً «فرق فقه با حقوق در همین نکته تأثیر فقه از اخلاق است،

چراکه قانون موضوعه و حقوق مدون جز به هدف سودمندی نیست و آن عمل کردن بر حفظ نظام و استقرار مجتمع است، اگرچه برخی مبادی دینی و اخلاقی به هدر رود.» (۶۳)

نهایت آنکه چگونه می‌توان فقه را علم دنیا و فقها را علماء الدنیا نامید؟ با وجود اینکه فقه از هر جهت که سنجیده شود از علوم دینی و اخروی است. زیرا که موضوع آن «فعل مکلف» است و غایت آن «رسیدن به سعادت آخرت» و مأخذ و منبع آن «کتاب و سنت»، و همه اینها دینی و با غرض دینی هستند. (۶۴)

### ب- ارتباط وثیق فقه و اخلاق

به نظر می‌رسد شیوه صحیح مقارنه و مقایسه، بررسی مشترکات و تمایزات براساس موضوع، غایت، مأخذ و منبع، متد مباحث و کارکردهای هر علم و نوع مسائل آن باشد. لذا ما با این رویکرد به اجمال به بررسی ارتباط وثیق فقه و اخلاق می‌پردازیم:

۱- موضوع علم فقه و اخلاق: با اینکه در علم فقه از موضوعات مختلفی بحث می‌شود ولی وجه مشترک همه این موضوعات که موجب اندراج همه آنها تحت عنوان علم فقه گشته است «فعل مکلف» است. فقه به این مسائل مختلفه که در ابواب گوناگون مورد بحث قرار می‌گیرند، تنها از این زاویه می‌نگرد که برای افراد بشر در شریعت اسلامی، درباره همه اینها، مقرراتی از نظر روا بودن یا ناروای، از نظر درستی و نادرستی و امثالهم وضع شده است، که این مقررات را به وسیله کتاب که سنت و یا اجماع می‌توان به دست آورد. از نظر فقیه، اختلافات ماهوی آن موضوعات که برخی اختلاف عبادی، اقتصادی، قضایی و... دارند مطرح نیست، فقیه همه آنها را با یک رنگ خاص می‌بیند و آن رنگ «فعل مکلف» است. (۶۵)

به عبارت دیگر اصل مولویت خداوند متعال و ضرورت اقدام ما

در جهت انجام وظایف بندگی و تکالیف، اصل موضوعی برای تمام فقه است، و لذا فقیه به دنبال راه خروج از عهده تکالیف برمی آید.<sup>(۶۶)</sup> به همین جهت اگر فقیه از ادله لفظیه نتواند «تکلیف» را کشف کند ناچار به اصول عملیه پناه می برد. در علم اخلاق نیز سلوک و رفتار بایسته انسانی محور مباحث است؛ انسان از آن جهت که انسان است باید چگونه باشد و چگونه زندگی کند. همان طور که ملاحظه می شود موضوع هر دو علم رفتارهای اختیاری انسان است و هر دو زیرمجموعه حکمت عملی (البته با تأمل در این بخش) می باشند. لکن حیثیتهای هر یک متفاوت از دیگری است و به همین جهت متد و نوع مسائل در هر کدام از این علوم تا اندازه ای از دیگری متمایزند. در فقه رفتار اختیاری انسان از این جهت که بنده خداست و در قبال مولای خویش تکالیفی دارد، مورد بحث است. لذا حدّ بحث، حدّ تکلیف است از جانب مولی و امثال از ناحیه عبد. به همین جهت فقه در یک انطباق و مقارنه وسیع و جدی با حقوق است و صبغه حقوقی آن باعث می شود که اگر نتوانیم از دلیلی تکلیف و الزام مولوی را کشف کنیم به جای صدور فتوا، آن دستورات را بر توصیه اخلاقی حمل نماییم. چرا که در اخلاق، از این جهت که بدانیم چگونه زندگی ارزشمند و مقدس داشته باشیم و به سعادت و کمال نایل آییم و این امر تنها در پرتو رفتارها و سلوک ما در زندگی حاصل می شود. این بحث پیش می آید که چه رفتارهایی شایسته زندگی انسان است و موجب سعادت و کمالش می شود. لذا در اخلاق، جنبه نیت و خواست و انگیزش خود فاعل بیشتر جلوه گر است، چونکه خود را با یک تکلیف و اجبار مواجه نمی بیند. لذا در فقه، توجه بیشتر به اعمال جوارحی است و در اخلاق، «چگونه بودن» و توجه به صفات نفسانی و کارهای آرمانی فراتر از حدّ تکلیف مانند ایثار و... جایگاه ویژه دارد. این امر با یک نگاه اجمالی به رئوس مسائل فقهی و اخلاقی بخوبی آشکار می شود.

با پذیرش ضرورت تقسیم بندی علوم به دلایل گوناگون، و اینکه تقسیم بندی علوم، براساس معیارهای مختلف، از جمله براساس اسلوب و روش تحقیق، هدف و غایت یا موضوع صورت می گیرد و تقسیم بندی و تمایز علوم براساس موضوع، بهتر از معیارهای دیگر است.<sup>(۶۷)</sup> تمایز علم فقه و علم اخلاق روشن می شود. در ضمن اینکه چون در مرتبه بالاتر، هر دو اشتراک موضوع دارند (رفتارهای اختیاری انسان) پیوندی بس وثیق با هم داشته، دارای مشترکات فراوانی هستند.

**۲- متد مباحث فقهی و اخلاقی:** حیثیت مورد بحث در موضوع فقه، طوری است که تمام دغدغه و اهتمام فقیه به «امثال» و «اجزا» باشد. لذا در عین حال که به آداب و مستحبات توجه دارد، اهتمام اصلی او در این است که چگونه باید رفتار کنیم و کارهای ما «چگونه انجام پذیرد» تا از عهده تکلیف برآمده باشیم. از این رو اگر حجت بر او تمام نشود ولو آنکه یک کاری بسیار خوب باشد اقدام به صدور فتوا نمی کند. استاد شهید مطهری در خصوص «شرکت زن در مجامع» ضمن بررسی آیات و روایات، به روایتی از رسول خدا (ص) اشاره می کند که بر پرهیز از اختلاط زنان و مردان دلالت می نماید. فقهها به همین مناسبت فتوا می دهند که اختلاط مردان و زنان مکروه است. می افزاید:

«ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آنها را توصیه اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرد که از خطرات تماسهای مردان با زنان آگاه باشند. صاحب وسائل این روایات را حمل بر استحباب نموده است...»

از جمله در این روایت امام علی (ع) به فرزندش امام مجتبی (ع) اشاره می کنند که:

«واکف علیهن من ابصارهن بحجابک آیهن فان شدة الحجاب ابق علیهن و لیس خروجهن بأشد من

ادخالک علیهن من لایوثق به علیهن و ان استطعت ان  
لا یعرفن غیرک فافعل...» (۶۸)

آنگاه می‌گوید: «این یک توصیه اخلاقی است.» علمای اسلام، این جمله را به شکل یک توصیه اخلاقی تلقی کرده‌اند. اگر ما بودیم و چنین تعبیراتی، بدون شک آنچه استنباط می‌شد بیش از «توصیه اخلاقی» بود، بلکه بیش از لزوم ستر وجه و کفین بود. آنچه استنباط می‌شد همان است که ما از آن به حبس زن در خانه تعبیر کرده‌ایم. ولی علت اینکه فقها به مضمون چنین جمله‌هایی فتوا نداده‌اند، ادله قطعی دیگر از آیات و روایات و سیره معصومین (ع) برخلاف مفاد ظاهر این تعبیرات است، به اصطلاح ظاهر این جمله‌ها «معرض عن» اصحاب است. لهذا در این جمله‌ها، حمل به توصیه اخلاقی شده است و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی. آنچه فقها از امثال این جمله‌ها استنباط کرده‌اند این است که این‌گونه جمله‌ها، ارشاد به حقیقتی روحی و روانی در روابط دو جنس است و شک نیست که حقیقتی را بیان می‌کند. رابطه زن و مرد اجنبی سخت خطرناک است. گلی است که پیلان بر آن می‌لغزند. آنچه اسلام لااقل به صورت یک امر اخلاقی توصیه می‌کند این است که تا حد ممکن اجتماع مدنی، غیرمختلط باشد. در ادامه نیز اشاره‌ای به روایتی از حضرت فاطمه زهرا (س) دارد: «بهترین چیزها برای زن این است که مرد بیگانه‌ای را نبیند و مرد بیگانه‌ای هم او را نبیند.» (۶۹) و می‌گوید: «این حدیث نیز توصیه اخلاقی است و ارجحیت دور بودن زن و مرد را بیان می‌کند. ارجحیت اخلاقی پوشش، دور بودن زن و مرد، وجود حریم میان آن دو در حدود امکان، سرجای خود باقی است.» (۷۰)

درحالی‌که عالم اخلاقی، دغدغه‌اش صفای نفس است و تطهیر باطن. گرچه این امر ممکن است جز از طریق شریعت به

دست نیاید، ولیکن او به دنبال «حجیت» و اثبات «تکلیف» نیست بلکه به دنبال «کمال نفسانی» است. لذا به گونه فقهاء در سند احادیث دقت ننموده، به احادیث ضعیف نیز توصیه اخلاقی خواهد نمود. (۷۱) لذا دایره وظایف آرمانی و آداب و مستحبات در مباحث اخلاقی بسیار گسترده است و واضح است که «تکلیف» به حدنصاب می‌پردازد نه به حد اعلی، ولی انسان کمال‌جو، به حد نصاب بسنده نکرده، آن را معبری قرار می‌دهد برای وصول به غایت. البته علم فقه ضمن اینکه به حد نصاب می‌پردازد و عبادت یا معامله صحیح و مجزا و مطابق شرایط ظاهری را بیان می‌کند به مرتبه عالی‌تر آن یعنی رفتار (عبادت و معامله) مقبول و بلکه احسن نیز اشاره داشته، احکام را منحصر در وجوب و حرمت ندانسته، به مستحبات و مکروهات نیز می‌پردازد. در این حال دغدغه اصلی فقیه به تناسب موضوع بحث از تکلیف است.

### ۳- وجود ملاکات اخلاقی در احکام فقهی

الف - ملاک پاکبها: طهارت و پاکی که یکی از دستورهای بنیادین اسلام است (بنی الاسلام علی النظافة کترالعمال، خ ۲۶۰۰۲) علاوه بر آنکه احکام فقهی است مبنای اخلاقی نیز دارد و این مسئله علاوه بر احکام آب و تخلی، استحباب مسواک زدن، شامل احکام خوردنیها و آشامیدنیها و... می‌شود که در تربیت نفس اثر مهمی دارد.

ب - ملاک مصلحت و دفع مفسده: مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی در حیطه بایدها و نبایدهای اخلاقی قرار دارند. بنابر مسلک امامیه (عدلیه) احکام فقهی نیز مبتنی بر مصالح و مفاسد هستند و نوع حکم (فعل یا ترک) و میزان الزام (وجوب یا رجحان یا اباحه) منوط به وجود و عدم مصلحت و مفسده است. همان‌طور که وهبة‌الزحیلی می‌نویسد: «فقه تشویق به رعایت یک سری از فضیلتها و ارزشهای والا و اخلاق استوار می‌نماید. مثلاً تشریح عبادات به خاطر پاکی جان و تزکیه و دور



نمودن آن از زشتیهاست. حرمت رباخواری به انگیزه گستراندن روح همکاری و مهربانی در میان مردم است. منع فریبکاری و غش در معامله، منع خوردن مال دیگران به باطل و مسائلی از این قبیل به خاطر گسترانیدن محبت و محکم شدن رشته اعتماد و جلوگیری از اختلاف در میان مردم است.» (۷۲) نتیجه آنکه شریعت اسلامی و فقهات دینی در جهت گیریهای کلی، توجه به فضیلتها را به عنوان مبنای تشریح قوانین خود ملاک و محور قرار داده است و در سرتاسر فقه از کتاب «الطهاره» گرفته تا کتاب «الذیات» به گونه‌ای سیر نموده که در کلیه روابط فردی و اجتماعی فضایل و کرامتها را ایجاد می‌کند. روزه صرفاً کف نفس از خوراکیها و آشامیدنیها نیست بلکه برای ایجاد زمینه انفاق، ایثار و یاد قیامت و آخرت است و وجوب پرداخت خمس و زکوة، برای ازاله صفت بخل و خودپرستی و خودخواهی و... است، یعنی آنچه که در زمره «علل الشرایع» مورد بحث واقع می‌شود.

قرار می‌گیرد، در فقه وجود و عدم قصد قربت مورد نظر فقیه است.

با وجود این «جهت نامشروع» در معاملات فقهی که علاوه بر نظم عمومی، مبتنی بر اخلاق حسنه است و نیز استحباب نیت صالح و قصد قربت و کراهت نیت غیر صالح در معاملات، مسئله تجزی و انقیاد و نیز مراتب طولی نیت و لحاظ درجات الزام به تناسب مصالح و مفاسد و در نظر داشتن روحیات متفاوت افراد باعث اشتراکات دو زمینه اخلاق و فقه می‌گردد. این مسئله را نیز باید در نظر داشت که فقه، یکی از کارکردهایش تنظیم رفتارهای اجتماعی برای حفظ نظام زندگی جمعی است. لذا اگر خداوند متعال، فرضاً حیل‌های فقهی را تجویز نموده باشد این بدان معناست که خداوند در آن زمینه با آن شرایط تکلیف را ساقط نموده است. لذا فردی که با تسلّم احکام فقهی بدان روی آورده، در قیامت نیز مدیون نیست که «أَمَّا يَجْلَلُ الْكَلَامَ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامَ». این تعبد است، گرچه فلسفه و روح احکام فقهی، توجه تام به خدا و قصد قربت است.

#### ۴- نیت و انگیزه در فقه و اخلاق: در نگاه اول مسائل

فقهی به دو دسته عبادات و معاملات (به معنی اعم) تقسیم شده است و نیت و قصد قربت در عبادات شرط ضروری نیست بلکه شرط کمال است. درحالی‌که قوام افعال اخلاقی به نیت است؛ «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و در عبادات نیز به قول مرحوم فیض کاشانی «شرط بودن نیت در صحت نماز که در فقه از آن سخن می‌رود، فقیه را از بحث ظاهر به باطن نمی‌کشاند. چرا که نیت امری است غیراختیاری، و متعلق تکلیف واقع نمی‌شود و اگر تکلیفی هست در باب اخلاص و ریا و امثال آن است که از عوارض نیتند و فقیه درباره آنها سخنی ندارد و علمای آخرت که طیبیان دلند بدانها می‌پردازند، حتی اگر فقیه بدان پردازد از فن فقه خارج شده است.» (۷۳) درحالی‌که در اخلاق نیت یک سلسله مراتب دارد و با همین مراتب مورد بحث عالم اخلاقی

#### ۵- ضمانت اجرای قواعد اخلاقی و فقهی: اصولاً اخلاق

ضمانت اجرایی‌ای جز ایمان که امری است درونی و شخصی ندارد. درحالی‌که در احکام فقهی علاوه بر ضمانت اجرای درونی، احیاناً ضمانت اجرای دولتی و خارجی نیز وجود دارد. ناگفته نماند که احیاناً برخی مقررات اخلاقی مانند وجوب ادای امانت و... از حمایت و پشتیبانی دولتی برخوردار است، لکن نه از آن حیث که مسئله‌ای اخلاقی است بلکه به خاطر اینکه این مسئله اخلاقی، از مقررات حقوقی جامعه نیز می‌باشد.

۶- منابع مقررات فقهی و اخلاقی: منابع فقه و اخلاق مشترک است زیرا که در فقه مسئله این است که هیچ انسانی بر دیگری ولایت ندارد و لذا حق جعل حکم و تکلیف و وضع

قانون برای احدی جز خداوند متعال که مالک حقیقی تکوینی و در نتیجه تشریحی ماست، منطقی نیست. لذا قرآن و سنت و حکم قطعی عقل که پیامبر درون است، کاشف از خواست و اراده تشریحی خدای متعال مصدر و منبع احکام فقهی است. در مقررات اخلاقی نیز تشخیص کمال حقیقی و سعادت جاودانی در حد درک عقل بشری نیست و لذا اخلاق، مبتنی بر شریعت و اعتقاد است. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» (۷۴)(۷۵) این وحدت قلمرو، موضوع، منابع اخلاق و فقه موجب تعامل و تعاطی طرفین بین این دو علم شریف می‌شود.

**۷- غایت فقه و اخلاق:** هدف علم اخلاق، ساختن انسان کامل است زیرا از صیانت انسان و از جهت دادن به انسان بحث می‌کند تا روح او را متصف به قدس و طهارت نماید و او را از گِل و لای طبیعت خارج نموده، به ملکوت واصل کند. در فقه نیز این هدف از جهتی دیگر مدنظر است. تشریح عبادات به واسطه این است که انسان را به خدا نزدیک نماید و این میسر نیست مگر به توقیفی بودن و همان شرایطی که فقه مشخص می‌کند. چنانکه تشریح معاملات نیز برای سلامت اخلاق و طهارت نفوس است. لذا غش در معامله و رباخواری و غصب را منع می‌کند و به همین جهت به تشخیص مردم واگذار نکرده است. (۷۶)

به بیان دیگر، یکی از مجهولات برای افراد بشر، چگونگی تحقق مسئله سعادت است و لذا هرکسی سعادت را در چیزی می‌داند. حال آنکه تحقق سعادت عبارت است از به فعلیت رسیدن همه قوا و استعدادهای مادی و معنوی انسان. سیر نهایی فقه در تنظیم روابط انسانی نیز به همین معناست. وهبة الزحیلی در این خصوص می‌گوید:

«و هنگامی که بین دین و اخلاق، توافق در هدف برقرار کنیم، خواهیم دید که صلاح فرد و جامعه، برقرار خواهد

شد... و همین مسئله غایت فقه است که به نفع بشریت و خیر او تمام می‌گردد؛ خیری در حال و خیری در آینده، رسانیدن به سعادت دنیا و رسیدن به سعادت در آخرت (سپس بر اثرپذیری فقه از اخلاق و دین اشاره می‌کند). همانا متأثر شدن فقه از دین و اخلاق، سبب می‌شود که فقه از رونق و کارایی بیشتری برخوردار شود و بیشتر مورد توجه، تبعیت و اطاعت قرار گیرد» (۷۷)

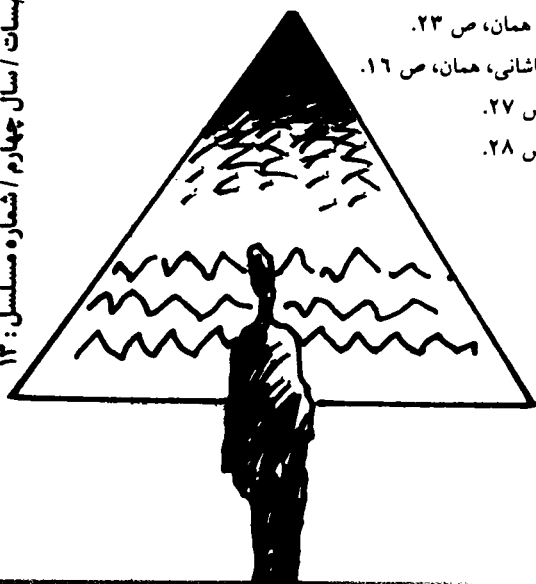
### نتیجه

بدون تردید سازندگی درونی انسان و اصلاح و تهذیب نفس در سعادت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی او نقش بسزایی دارد. ولی آیا انسان بدون کمک وحی قادر به تربیت و تهذیب نفس و نیل به کمال نفسانی است؟ هرگز. لذا فضایل اخلاقی از طریق عمل نمودن به شریعت اسلامی و «فقه» میسر می‌گردد نه با خودباخته‌های ذهنی صوفیانه و یا...

این است که رسول مکرم اسلام (ص) فرمودند: «ما عبدالله بشیء افضل من فقه فی دین و الفقیه واحد أشد علی الشیطان من الف عابد و لکل شیء عباد و عباد هذا الدین الفقه» (۷۸) امام صادق (ع) نیز فرمودند: «تفقهوا فی الدین فان من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی» (۷۹) یا «لوددت أن اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا» (۸۰) و در عین حال باید توجه داشت همان‌طور که شهید ثانی می‌فرمایند: «ان مجرد تعلم هذه المسائل المدونة ليس هو الفقه عند الله تعالى و أما الفقه عند الله بأدراك جلاله و عظمته و هو العلم الذي يورث الخوف و الهیة»، این است رمز پیوند و مقارنه جدی فقه و اخلاق، که علی‌رغم تمایز در موضوع، متد و... غایت، قلمرو و مسائل مشترک فراوان دارند. فقه لازمه اخلاق صحیح اسلامی و اخلاق متمم و مکمل فقه است و توجه به این مقارنه و پیوند در بسیاری از امور راهگشاست.

۱۸. ر.ک. به: مکارم شیرازی، آیت الله ناصر؛ پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، ج ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹ - ۲۴۶.
۱۹. ر.ک. به: حسینی، سیدابراهیم (نگارنده). منابع حقوق بین الملل در اسلام. (جزوه منتشر نشده).
۲۰. الغزالی الامام، ابی حامد محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، ج ۳، جزء ۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۶ هـ.ق. و نیز شبر السید، عبدالله. الاخلاق، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۵ هـ.ق. ص ۱۰.
۲۱. اخلاق ناصری، ص ۱۲.
۲۲. ارسطو، اخلاق؛ نیکوماخ، ترجمه آکسفورد به انگلیسی، ش ۱۱۲۹ به نقل از: کاتوزیان، ناصر. مبانی حقوق عمومی، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۴۵.
۲۳. ر.ک. به: النراقی، محمد مهدی. جامع السعادات، ج ۱، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ص ۲۵ و ۵۸ و ص ۸۳ - ۱۲۴.
۲۴. کاتوزیان، ناصر. مبانی حقوق عمومی، ص ۳۴۵.
۲۵. همان، ص ۳۴۶، به نقل از: زاک لوکرک، حقوق طبیعی تا جامعه شناسی، ص ۳۳ به بعد.
۲۶. النراقی، همان، ص ۶۰.
۲۷. مغنیه، محمدجواد. فلسفة الاخلاق فی الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الاولى، ۱۹۷۷، ص ۱۲.
۲۸. النراقی، همان، ص ۵۹ - ۶۱.
۲۹. همان، ص ۷۴ - ۷۵.
۳۰. سورة اسراء، ۱۱۰.
۳۱. سورة بقره، ۱۳۸.
۳۲. مطهری، استاد مرتضی، همان، ص ۳۴۷ - ۳۴۹ و ۳۵۶ - ۳۵۷ و نیز: جوادی آملی، آیت الله عبدالله، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۳ - ۱۴، ۴۴ - ۴۵ و ۶۲ و ۱۰۳.
۳۳. سورة شمس، ۸.
۳۴. سورة اسراء، ۸۵.
۳۵. سورة بقره، ۲۱۶.
۳۶. ر.ک. به: کاتوزیان، ناصر. همان، ص ۳۴۶ - ۳۴۹.
۳۷. ر.ک. به: علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱، ذیل آیات ۱۵۳ - ۱۵۷ سورة بقره، ج ۱۱، ذیل آیات ۲۲ - ۳۴ سورة یوسف و ج ۱۴، ذیل آیات ۹۲ - ۱۱۲ سورة انبیاء.
۳۸. مغنیه، محمد جواد. همان، ص ۱۳.
۳۹. الکاشانی، المولی محسن. المحججة البيضاء فی تهذیب الأحياء، ج ۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، الطبعة الثانية، ص ۳۳۷ - ۳۴۴.

۱. به نقل از: قرشی، سید علی اکبر. قاموس قرآن، ج ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هشتم، ۱۳۶۱، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.
۲. الطریحی، شیخ فخرالدین. مجمع البحرین (تنظیم علی طریقه معاجم العصریه: محمود عادل) ج ۲، جزء ۳، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ص ۴۲۱.
۳. ر.ک. به: الاصفهانی، الراغب. المفردات فی غریب القرآن و نیز مطهری، استاد مرتضی. آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، بخش فقه ص ۲۵۱ و ص ۲۸۷.
۴. مطهری، استاد مرتضی. همان، ص ۲۵۱ - ۲۵۲ و ص ۲۸۶.
۵. سورة توبه، ۱۲۲: «و ما کان المؤمنون لینفروا كافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون.»
۶. علامه طباطبائی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، ج ۹، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ص ۴۲۸.
۷. الکافی، ج ۱، ص ۴۹.
۸. الشیخ البهائی، الاربعون حدیثاً، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ هـ.ق.، ص ۷۲ - ۷۳.
۹. مصدر سابق، و الطریحی، همان، ص ۴۲۲، و الطبری، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵ - ۶، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۶ هـ.ق.، ص ۱۲۵ - ۱۲۷.
۱۰. آیت الله جناتی، محمدابراهیم. شیوه های کلی استنباط در فقه، به نقل از: «فصلنامه اندیشه حوزه» مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، سال سوم، ش ۴، بهار ۱۳۷۷، ص ۴۷ - ۴۹.
۱۱. علی منصور علی، المدخل للعلوم القانونية و الفقه الاسلامی، مقارنات بین الشریعة والقانون، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۳۹۱ هـ.ق.، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.
۱۲. همان، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ و نیز جناتی، آیت الله محمدابراهیم. مرجع سابق، ص ۴۷ - ۴۸.
۱۳. مطهری، استاد مرتضی. همان، ص ۳۱۴ - ۳۱۵ و نیز مدرسی طباطبائی، حسین. مقدمه ای بر فقه شیعه مشهد، آستان قدس رضوی، ص ۲۰ - ۲۸.
۱۴. الزحیلی وهبة، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، دمشق، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ هـ.ق. و إعادة ۱۴۱۷ هـ.ق.، ص ۱۷ - ۱۹.
۱۵. به نقل از فصلنامه اندیشه حوزه، ص ۳، ش ۱، تابستان ۱۳۷۶، ص ۴۸ - ۴۹.
۱۶. سورة مؤمنون، ۱۱۵.
۱۷. سورة قیامت، ۳۶.



۴۰. الغزالی، ابو حامد، *احیاء علوم الدین*، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۷ و ۳۰۴ - ۳۰۵ و نیز همان، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.  
 ۴۱. همان.  
 ۴۲. مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، فقه در آینه مطبوعات، ج ۶۷، ص ۳۹۴.  
 ۴۳. همان.  
 ۴۴. همان.  
 ۴۵. الغزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۳ و ص ۴۴ - ۴۵.  
 ۴۶. همان، ج ۲، ص ۴۱۵.  
 ۴۷. فیض الکاظمی، *المحجة البيضاء*، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۸.  
 ۴۸. سورة نساء، ۴.  
 ۴۹. الغزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۲.  
 ۵۰. فیض الکاظمی، همان، ج ۱، ص ۵۷.  
 ۵۱. الغزالی، همان، ج ۱، صص ۱۵۱ - ۱۵۲.  
 ۵۲. فیض الکاظمی، همان، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰.  
 ۵۳. «نقش فقه در سیر کمال انسان»، روزنامه جمهوری اسلامی، مورخه ۶/۱/۶۹.

۶۸. یعنی: «تا می توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه، زن را حفظ نمی کند. همان طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازه معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسد، چنین کن.»  
 نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۶۹. الرحمانی الهمدانی، احمد، *فاطمه الزهراء (س) بهجة قلب المصطفى*، ج ۱، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۰ هـ.ق.، ص ۲۵۳ - ۲۵۴ و ص ۲۷۴.

۷۰. مطهری، استاد مرتضی، مسئله حجاب، تهران: انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰ - ۲۳۹.  
 ۷۱. التراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۳ - ۲۴.  
 ۷۲. الزحیلی و هبة، همان، ج ۱، ص ۲۳.  
 ۷۳. فیض الکاظمی، همان، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۷.  
 ۷۴. سورة فاطر، ۱۰.

۷۵. رک. به: علامه طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج ۱۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ و مطهری، استاد مرتضی، *فلسفه اخلاق*، ص ۲۷۶ - ۲۸۸ که خداشناسی را پایه اخلاق می داند.

۷۶. الخفیف، علی، *شریعة العبادات و شریعة المعاملات*؛ به نقل از: مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، فقه در آینه مطبوعات، ج ۴۲، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.  
 ۷۷. الزحیلی، همان، ص ۲۳.  
 ۷۸. فیض الکاظمی، همان، ص ۱۶.  
 ۷۹. همان، ص ۲۷.  
 ۸۰. همان، ص ۲۸.

۵۴. مجلة الزهر، سال ۱۳۶۶ جزء اول مجلد ۱۸، به نقل از: مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، ج ۴۲، ص ۲۳۴.  
 ۵۵. رک. به: *فلسفه اخلاق*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۴، ص ۳۰ - ۳۱.  
 ۵۶. رک. به: مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، ج ۶۷، ص ۳۸۲ - ۳۸۴.  
 ۵۷. رک. به: فیض الکاظمی، *المحجة البيضاء*، ج ۱، مقدمة، ص ۷ - ۱۷ و نیز همان.  
 ۵۸. مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، ج ۶۷، ص ۴۰۷.  
 ۵۹. در نقد سخنان عبدالکریم سروش؛ رک. به: همان، ص ۳۹۶ و ۴۰۳ - ۴۰۷.  
 ۶۰. همان.  
 ۶۱. همان.  
 ۶۲. رک. به: «نقش فقه در سیر کمال انسان» روزنامه جمهوری اسلامی، مورخه ۶/۱/۶۹.  
 ۶۳. رک. به: الزحیلی و هبة، *الفقه الاسلامی و ادلته*، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۳.  
 ۶۴. رک. به: شیخ فکری یس، «هل يعد الفقه من علوم الدنيا؟»، مجموعه مآخذشناسی فقه و زمان - مکان، ج ۶۷، ص ۲۳۳ - ۲۳۴.  
 ۶۵. مطهری، استاد مرتضی، همان، ص ۳۳۹ - ۳۴۱.  
 ۶۶. الهاشمی، آیت الله السید محمود. *بحوث فی علم الاصول*، (تقریرات مباحث الاصول للشهید السید محمد باقر الصدر)، قم، مرکز